

حضرت محمد (ص) در اشعار عرفانی جامی

وداد الزیموسی^۱

زندگی خواجه کاینات و خاتم انبیا نیاز به شرح و بیان ندارد. آن حضرت «اسوه حسنه» است و جزئیات رفتار و اقوال و احادیث زندگی آن بزرگوار برای مسلمانان الگوی طهارت و عظمت، که مسیر حیات ما را روشن می‌سازد و جلال و عظمت بدان می‌بخشد. کمتر کسی است که ماجراهای زندگی رسول اکرم (ص) او را شیفته خود نساخت و او را وادار نکرد که مرغ جان را از بند قفس تنگ بدن برهاند و در بلندای عرش ملکوت رحمان جای بسازد، تا شاید بتواند خود را با روان انبیا پیوند دهد. ماجراهای زندگی و رسالت حضرت محمد (ص) چون چشمه‌ای رودها و جویبارهای معنی آفرینی و مضمون‌پردازی را در صحرای پهناور شعر و ادب فارسی جاری کرده است.

کمتر شاعر یا نویسنده‌ای را می‌توان یافت که در ستایش و بیان مقام و منزلت آن حضرت سخن نگفته باشد و گویی آن را همواره وظیفه دینی خود دانسته‌اند؛ چنان‌که در قلمرو شعر کهن فارسی «کمتر شاعری را می‌توان یافت که قصیده یا ترکیب و ترجیعی را در ستایش

۱. دانشجوی مغربی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران.

پیامبر اسلام (ص) و ائمه معصومین نسروده باشد. و چنین به نظر می‌رسد که شاعران این کار را زکات طبع و قریحه خود به‌شمار می‌آوردند و از گزاردن آن به عنوان یک وظیفه محتوم دینی غفلت، نداشتند.^۱ جامی نیز به پیروی از سنت شاعران این مرز بوم، که مطلع شعر خود را به ستایش وجود مبارک آن حضرت مزین کردند، در ابتدای دیوان‌ها و مثنوی‌های خود، پس از حمد و ثنای خداوند متعال و فرستادن درود بر پیامبر (ص)، شخصیت آن حضرت، معجزات او، و ویژگی‌های الهی و انسانی و کمال آن اسوه حسنه را با عشق و اشتیاق خاصی بازگو کرده است. از ابیاتی که جامی در آنها به وجود آن حضرت اشاره کرده است، دریافت می‌شود که شخصیت حضرت محمد (ص) از دیدگاه شاعر جام برخوردار از چند خصوصیت زیر است:

- نور روحانی محمد (ص) اولین موجودی است که خلق می‌شود.
- غرض اصلی خلقت، به وجود آمدن حضرت محمد (ص) بوده است.
- حضرت پیامبر، امام انبیا و خاتم آنان است.
- خداوند حضرت محمد را به معجزات فراوان ممتاز ساخته است، که مهم‌ترین آنها معراج آن حضرت است.
- فقر محمدی مایه افتخار و تفرد آن حضرت است.

نخستین آفریده

نکته‌ای که جامی همواره در آغاز سخن در نعت پیامبر در همه مثنویات و قصاید خود به آن اشاره می‌کند، این که حضرت محمد (ص) پیشوای همه کاینات و ثمره درخت کونین است.

ای صدرنشین تخت کونین تخم و ثمر درخت کونین^۲

نور محمد (ص)، نخستین آفریده خداوند (اول ما خلق الله نوری) و اصل تمام هستی‌ها و نیستی‌هاست. حق تعالی وقتی پیامبر را که از نور مطلق آفریده بود، متجلی کرد، از نور درخشان وی صدها دریای روشنایی و مشعله مهر آفرید، لاجرم نور مبارک آن حضرت اولین موجودی بود که در نهان غیب به وجود آمد:

جز پی آن شمع هدایت‌پناه ماه نشد قیه این بارگاه

۲. هفت اورنگ، ج ۲، ص ۲۲۹.

۱. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص ۶۲۲.

تانه فروغ از رخس اندوختند

مشعله مهر نیفروختند^۱

و نیز:

او چو خور و صبح وی است آفتاب
گر نه فروغی ز رخس تافتی

صبح ز خورشید بود نوریاب
صبح وی این نور کجا یافتی^۲

همچنین:

محمد که شمع ازل نور اوست
در گنج هستی به او باز شد

قلم اولین حرف منشور اوست
دلش مخزن گوهر راز شد^۳

دربارهٔ اولین آفریده، حدیث‌های متفاوتی نقل شده است که از جملهٔ آنها حدیث ذکر شدهٔ اوّل ما خلق الله نوری و حدیث اوّل ما خلق الله العقل و اوّل ما خلق الله القلم است. واعظ کاشفی پیرامون این احادیث متفاوت عبارت و متحد معنی می‌نویسد: «اول جوهری که از صدف غیب بر ساحل ظهور به جلوه آمده، عقل بود که اوّل ما خلق الله العقل. و آنچه گویند که اول چیزی که مخلوق شد قلم اعلی بود که اوّل ما خلق الله القلم؛ یا نور بین الظهور محمدی (ص) که اوّل ما خلق الله نوری، منافی این سخن نیست. برای این که هر سه عبارت به حقیقت یک اشارت است، چه اول جوهری را که قبول وجود کرد از حضرت مفیض الوجود به سبب تعقل ذات و صفات خود، او را عقل گفتند، و به واسطهٔ توسط میان حق و خلق به استفاضهٔ علوم و معارف از مافوق و افاضه و افاده به ماتحت قلم خواندند، و به جهت ظهور اشیا بدو که مرآت عکوس اشعهٔ جمال و جلال نور گفتند و مراد از این هر سه یکی.»^۴ بر اساس حدیث اوّل ما خلق الله القلم، خداوند - عز و جل - اول قلم صنع خود را آفریده و بعد توسط آن کائنات را خلق کرده است. جامی ماهیت این قلم را تشخیص می‌دهد و می‌گوید:

اولین زادهٔ قدرت قلم است
نه قلم بلکه یکی تازه‌نهال

که ز نوکش دو جهان یک رقم است
رسته از روضهٔ اقلیم جمال^۵

این قلم نیست بلکه یک نهال تازه است که از گلستان جمال و زیبایی خداوند روئیده است.

۱. همان، ج ۱، ص ۴۷۷.

۲. همان، ج ۱، ص ۴۷۸.

۳. همان، ج ۲، ص ۴۲۰.

۴. رسالهٔ العلیه، ص ۱۳۵.

۵. هفت اورنگ، ج ۱، ص ۵۶۲.

پیر جام در معرفی این نهال استرسال می‌کند و اشاره می‌نماید که معنی «خیر البشر» که تخم و ثمره آفرینش است، همین نهال باشد.

گوهر معنی خیر البشر است که مر آن را شده تخم و ثمر است^۱

حضرت محمد (ص)، هنگامی که هنوز قلم صنع خداوند به حرکت در نیامده بود، وجود مبارک او شهرت یافته که كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطَّيْنِ^۲ (من پیامبر بودم در حالی که آدم (ع) بین آب و گل بود).

صدرنشین اوست در این پیشگاه
بود ز رخ شمع نبوت فروز
كنت نبياً بود آن را گواه
آب نسدیده گل آدم هنوز^۳

و نیز:

بود پیش از رقم تازه او بسی صریر قلم آوازه او
لوح آثار قلم هیچ نداشت که به رخ حرف تمناش نداشت^۴

و كُنْتُ أَوَّلَ النَّبِيِّينَ فِي الْخَلْقِ وَ آخِرَهُمْ فِي الْبَعْثِ^۵ (من اولین پیامبر در آفرینش و آخرین آنان در بعثت).

ای مقصد کارگاه تقدیر مقصود چهل صباح تخمیر
در خاک ارادت اولین کشت در کاخ نبوت آخرین خشت^۶

و نیز:

سلام علیک ای ز آبی علوی به صورت مؤخر به معنی مقدم^۷

و اگر چه حضرت محمد (ص) خاتم انبیاست، یعنی به صورت ظاهر بعد از پیامبران دیگر در تاریخ ظهور کرده است، از نظر علم الهی روحش مقدم بر همه آنان است و با این روح یا نور

۱. همان، همانجا. ۲. بخارالانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۲.

۳. هفت اورنگ، ج ۱، ص ۴۰۲.

۴. احادیث مشنوی، ص ۱۱۱.

۵. دیوانه جامی، ج ۱، ص ۵۳.

۶. همان، ج ۱، ص ۵۶۲-۵۶۳.

۷. هفت اورنگ، ج ۲، ص ۲۳۰.

محمدی سلسله انبیا با آدم (ع) آغاز می‌شود.

محمد کش قلم چون نامور ساخت
ز میمش حلقه طوق کمر ساخت
چو آدم در ره هستی قدم زد
ز مهر روی صبح آراش دم زد
ز جودش گر نگشتی راه مفتوح
نبردی ره به جودی کشتی نوح^۱

آفرینش

پیامبر اسلامی غایت نهایی خلقت است، اگر وجود مبارک ایشان نبود عالم چهره واقعی به خود نمی‌گرفت و پا به عرصه وجود نمی‌گذاشت، و تنها با حضور فرخنده آن حضرت، عملیت خلقت معنی حقیقی پیدا کرد. تقدم و پیشروی رسول خاتم بر سایر موجودات، از تقدم غایی وجود او ناشی می‌شود که «شاه» لولاک لما خلقت الأفلاک می‌نماید.

سلام علیک ای ز آغاز فطرت طفیل وجود تو ایجاد عالم^۲

و نیز:

قاید الخلق بالهدی و العون شاه لولاک ما خلقت الکون^۳

پس اصل خلقت، حضرت محمد (ص) است و هر موجودی که هست از شرف وجود مبارک ایشان پا به عرصه وجود می‌گذارد:

رفعت ازو منبر افلاک را رونق ازو خطبه لولاک را
جز پی آن شاه رسالت مآب چرخ نزد خیمه زرین طناب^۴

این تقدم غایی آن حضرت بر سایر موجودات، دلالت بر عنایت خاص خداوند - عز و جل - در حق او می‌کند و در عین حال مفهوم کمال حال و جامعیت وجود او به عنوان مظهر اکمل و اتم انسان کامل در منظومه عرفان اسلامی را می‌رساند.^۵

مصطفی کز مقام مجذوبی شد مکرم به نام محبوی

۲. دیوان جامی، ج ۱، ص ۵۳.

۴. همان، ج ۱، ص ۴۷۷.

۱. هفت اورنگ، ج ۲، ص ۲۵.

۳. هفت اورنگ، ج ۱، ص ۶۸.

۵. بحر در کوزه، ص ۱۱۵.

ز آفرینش نخست مطلوب اوست لم یزل لایزال محبوب اوست^۱

مقام پیامبر (ص)

همه ادیان الهی برحق‌اند، و اگر هر دین سماوی جدید، تعلیمات و احکام ادیان گذشته را تکمیل می‌کند، دین اسلام و پیامبر اسلام (ص) براساس آیه کریمه^۲ و مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا^۳ (و تو را جز مژده آور و هشداردهنده برای همگی مردم نفرستاده‌ایم، ولی بیشترین مردم نمی‌دانند)، نیز نسبت به ادیان و انبیای پیشین نیز چنین است:

هر نبی را که حجتی دادند جانب امتی فرستادند
نیست مبعوث پیش شرع شناس غیر احمد کسی به کافه ناس^۴

در اشعار جامی از احوال و اسرار انبیا سخن به میان آمده و به داستان پیامبرانی چون نوح، ابراهیم، عیسی، و... اشاره شده است. انبیا همواره سرمشق اخلاق و سلوک تلقی می‌شوند. بعثت آنها برای این است که خلق را به حق اتصال بخشند و بدون راهنمایی آنها برای انسان نیل به حق و اتصال با وی ممکن نیست، ولی از آنجا که کل شامل جزء هست و وقتی به تعبیر مولانا صد بیاید نود هم در ضمن آن موجود است،^۵ همه انبیای دیگر نبوت خود را از «مشکاة» آن حضرت دریافت می‌کنند. این عظمت و اهمیت است که نام پیامبر اسلام (ص) را به عنوان محرم اسرار الهی معرفی می‌کند و او را به خلافت و خاتمیت^۶ برمی‌انگیزد.

ای گوهر سلک محرمیت پشت تو قوی به خاتمیت
ملکت خاتم نهاده در مشیت کردی تو ز کبریا بر آن پشت
خاص تو خلافت الهی شاهان به خلافت مباهی
در جیب تو خاتم خلافت تابان ز قفایت از لطافت^۱

حضرت رسول اکرم دارای مقام جامعیت است. آنچه پیامبران دیگر در کتاب‌های خویش

۲. سوره سبأ، آیه ۲۸.

۱. هفت اورنگ، ج ۲، ص ۲۱۶.

۳. هفت اورنگ، ج ۱، ص ۲۳۹.

۴. چون که صد آمد، نود هم پیش ماست

۵. نام احمد نام جمله انبیاست

(مثنوی معنوی، دفتر اول، ب ۱۱۰۶).

۶. ماکان محمد أباً أحد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین: محمد هرگز هیچ‌یک از مردان شما نیست، بلکه پیامبر خدا و خاتم پیامبران است (احزاب، آیه ۴۰).

۷. هفت اورنگ، ج ۲، ص ۲۳۰.

آورده بودند، در کتاب او جمع آمده است؛ هیچ رطب و یاسی فرو گذاشته نشده است. با آمدن او ادیان دیگر منسوخ گشت، به قول نجم دایه «هر کجا آب آمده تیمم به خاک نتوان کرد».

شرع او ناسخ شریعت هاست
گر فتد حکم شرع آن سرور
هر شریعت که غیر آنست هباست
مستفق با شریعت دیگر
نیست آن را متابعت اصلا
جز از آن رو که شرع اوست روا^۱

از آنجا که هستی مبارک نشأه محمدی مظهر اسم جامع «الله» است که ذات مسماست به جمیع صفات و اسما، دعوت انبیا، مختتم به وجود مبارک آن حضرت گردید.

سلام علیک ای ز اسما حسنی
سلام علیک ای به ملک رسالت
جمال تو آینه اسم اعظم
تو را خاتم المرسلین نقش خاتم^۲

پس حضرت محمد(ص) واحد فرد در تمام وجود است و در میان همه پیامبران مستثناست.

هست بر مقتضای فضل ازل
وز همه افضل احمد عربیست
بعضی از بعض افضل و اکمل
که ز حق سوی ما رسول و نبیست^۳

بر اساس حدیث شریف ما خلق الله عزَّ و جَلَّ خَلْقاً أَفْضَلَ مِنِّي وَ لَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي^۴ (خداوند عز و جل مخلوقی برتر و گرامی تر از من نیافریده است)، هیچ کس همانند او نیست و او اکمل تمام کائنات در نوع انسانی است.

سلام علیک ای نبی مکرم
مکرم تر از آدم و نسل آدم^۵

و نیز:

تویی آفرین گو بر ایزد که کرد
هزار آفرین باد بر جان تو
تسو را از همه آفرینش گزین
به هر آفرین از جهان آفرین^۶

۱. دیوان جامی، ج ۱، ص ۵۳.

۲. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۳۵.

۳. همان، ج ۲، ص ۴۶۶.

۴. همان، ج ۱، ص ۲۴۰.

۵. هفت اورنگ، ج ۱، ص ۲۳۹.

۶. دیوان جامی، ج ۱، ص ۵۳.

همان‌طور که اشاره رفت، هر یک از انبیا مظهر اسمی است و جمیع کلیات در اسم «الله» فراهم شده است که رسول اکرم (ص) مظهر آن اسم است. بنابراین، هیچ‌کسی از کائنات، خواه در این جهان و خواه در آن، بالاتر از مقام او نیست. رسول اکرم (ص) در بیان این حقیقت با بیان مبارک خویش فرمودند: **أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا فَخْرَ وَ يَبْدِي لَوَاءَ الْحَمْدِ وَ لَا فَخْرَ وَ مَا مِنْ نَبِيٍّ آدَمُ قَبْلَ سِوَاهُ إِلَّا تَحْتَ لَوَائِي.**^۱ جامی در همین معنی می‌سراید:

مکرم شد ز عالم نسل آدم	مکرم‌تر یکسره از هر مکرم
خدا بر سروران سرداری‌اش داد	ز خیل انبیا سالاری‌اش داد ^۲

و نیز:

سر سروران تاج آزادگان سپهدار خیل فرستادگان^۳

این افضلیت و برتری شامل حال امت آن حضرت نیز می‌شود، چنان که خود پیامبر اسلام (ص) در این حدیث معروف می‌گوید: **فُضِّلَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى سَائِرِ الْأُمَمِ**^۴ (این امت بر تمام امت‌ها برتری دارد).

امت احمد از میان امم	باشد از جمله افضل و اکرم
اولیایی کز امت اویند	پیرو شرع و سنت اویند
رهبران ره هدئی باشند	بہتر از غیر انبیا باشند ^۵

فقر محمدی

جامی در تعدادی از آیاتی که به وجود مبارک حضرت محمد (ص) ارتباط دارد، از خصوصیات زندگی وی و نکته‌های لطیف و آموزنده آن نقل می‌کند که الگوی رفتاری انسان باشد، تا انسان بتواند شخصیت خود را به آن آراسته سازد و در نتیجه به دنیای روحانی نزدیک شود. در خبر آمده است که پیامبر اسلام می‌فرماید: **الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِهِ أَسْتَخِرُّ.**^۶ فخرالدین رازی در اشاره به فضایل و برتری‌های آن حضرت بر دیگر پیامبران، می‌نگارد: «از فراخ حوصلگی و بلندهمتی خواجه علیه‌السلام، هنوز بدین نان و نانوائی سیر نمی‌نمود و

۲. هفت اورنگ، ج ۲، ص ۲۵.

۳. بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۸۵.

۴. احادیث مثنوی، ص ۱۳.

۱. احادیث مثنوی، ص ۱۱۰.

۳. همان، ج ۲، ص ۴۲۰.

۵. هفت اورنگ، ج ۱، ص ۲۴۲.

سر فرود نمی آرد که می گوید: **أَنَا سَيِّدٌ وَلِدُ آدَمَ وَ لَا فخرَ**. این چه اشارت است، اشارتی سخت لطیف و لطیفه‌ای سخت ظریف است. یعنی این همه نانوائی و سیادت و ریاست و رایت داری و پیشوایی نصیب خلائق است از من، که **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ**. پس این همه محل تفاخر ایشان است که چون سروری و پیشوایی و شفیمی و دلیلی و راهنمایی دارند، اما آنچه نصیب من است در بی نصیبی است و کام من در نا کامی و مراد من در نامرادی و هستی من در نیستی و توانگری و فخر من در فقر است (الفقر فخري)... ای محمد این چه سرّ است که تفاخر به پیشوایی و سروری انبیا نمی کنی و به فقر فخر می کنی، زیرا که راه ما بر عشق و محبت است. این راه به نیستی توان رفت و پیشوایی و سروری و نبوت همه هستی است.^۱ قطع کردن دل از علامت دنیوی و اخروی و ترک صفت خویش و محوگشتن در حق مطلق، بیانگر تقرب به درگاه الهی محسوب می شود و بیانگر فقر حقیقی است.

بیشه فقر جای شیران است شیر این پیشه باش تا باشی
پیشه مرد چیست نفی وجود مرد این پیشه باش تا باشی^۲

علی رغم این که سیادت بر تمام کاینات از آن محمد (ص) است که **آدَمُ وَ مَنْ دُونَهُ تَحْتَ لَوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ** و پروردگار او را سرور کاینات و باعث بقای موجودات ساخت، ولی فقر محمدی در مقام فقر، چهره واقعی زیبایی خود را پیدا می کند.

خواجهگی کاینات داد خدایش لیک به فقر آمد افتخار محمد^۳

معجزات پیامبر (ص): معراج

از آنجا که معجزات حضرت سرور کاینات بسیار است و خارج از حد و حصر، یا به قول خود جامی:

من که ز من در سخنوری دم اعجاز عاجزم از شرح معجزات محمد^۴

در این مبحث به واقعه معراج، که با موضوع ما سنخیتی و سازگاری بیشتر دارد اکتفا می کنیم. موضوع معراج، که به عنوان برجسته ترین ماجرای زندگی حضرت محمد (ص) محسوب

۲. دیوان جامی، ج ۱، ص ۸۴۸.
۴. همان، ج ۱، ص ۱۳۴.

۱. مرصادالعباد، صص ۱۵۶-۱۵۷.
۳. همان، ج ۱، ص ۱۳۴.

می‌گردد و او را از همه انبیا برتر می‌سازد، بازتاب گسترده‌ای در ادبیات فارسی دارد. کمتر شاعر و یا عارفی است که به موضوع عروج پیامبر اسلام (ص) در آثار خود نپرداخته و آن را دستمایه تجربه شعری خود قرار نداده باشد. این مهم همیشه مایه بیان اندیشه‌های والای شاعران بوده است. معراج یا اسراء، یعنی سفر روحانی و جسمانی و بردن حضرت توسط الطاف عنایت الهی و به راهنمایی جبرئیل (ع) از مسجدالحرام به مقصد مسجدالاقصی و وقوف آن حضرت بر اسرار الهی، که نمونه بارز آن مشاهده خداوند - عز و جل - از طریق تجلی شهودی است: **شُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى**^۱ (پاکا کسی که بنده‌اش را شبی از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی سیر داد). خداوند شبی محمد (ص) را به درگاه اجدیت خود برد و به آسمان‌ها روانه کرد:

برد بیدار حق شب از بطحا
 کرد از آنجا مقر به پشت براق
 بر سماوات یک به یک بگذشت
 به تن او را به مسجد اقصی
 متوجه به قطع سبع طباق
 به همه انبیا ملاقی گشت^۲

آن چنان که از قرآن کریم برمی‌آید، پیامبر اکرم (ص) در شب معراج خداوند را از طریق تجلی شهودی مشاهده کرد و آنچه نصیب حضرت موسی (ع) نشده بود، کرم الهی آن را از آن محمد کرده است.

ز حد جهت پای بیرون نهاد
 بدید آنچه موسی بجست و ندید
 قدم از حد هر کس افزون نهاد
 فقیر آمد اما غنی باز گشت^۳

بله اگر خداوند - عز و جل - به درخواست حضرت موسی **أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ**^۴ جواب منفی داده بود: **قَالَ لَنْ تَرَانِي**^۵، اما مقام قرب الهی محمد (ص) او را سزاوار دیدن انوار الهی کرد که تمام هستی آن حضرت را فرا گرفته است: **فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ * أَفَتَأْتُونَهُ عَلَىٰ مَا يَبْرَىٰ * وَ لَقَدْ رَأَهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ * إِذْ يَخْفَى السُّدْرَةَ مَا يَخْفَىٰ * مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ**^۶ (پس برای بنده‌اش وحی کرد

۱. سوره اسراء، آیه ۱. ۲. هفت اورنگ، ج ۱، ص ۲۴۰.
 ۳. همان، ج ۲، ص ۴۲۳. ۴. سوره اعراف، آیه ۱۴۳.
 ۵. همانجا. ۶. سوره نجم، آیات ۱۲ تا ۱۷.

آنچه را که وحی کرد * چشم دل او [محمد (ص)] آنچه را که دید به خطا ندید * آیا شما با او درباره آنچه دیده است، مجادله می‌کنید * و به راستی که بار دیگر هم او [جبرئیل] را دیده بود * در نزدیکی سدره‌المتهی * که جنة المأوی هم نزدیک آن است * آنگاه که [درخت] سدره را چیزی فرو پوشاند، فرو پوشاند * دیده [اش] کژتابی و سرپیچی نکرد).

وز پرده به پردگی رسیدی	بی پرده جمال دوست دیدی
در پرتو نور او شدی غرق ...	گشتی همه دیده پای تا فرق
بشنید کلام جاودانی	گوشت ز زبان بی‌زبانی
از تحت همان حدیث کز فوق	دریافت به تیزهوشی ذوق
سرمایه صد هزار ادراک ^۱	هر نکته از آن شنیده پاک

و او را شایسته شنیدن حقایق اشیا کرد که سرمایه تمام معارف و دست یافته‌های بشری است.

از همه بالا گرفت کار محمد	حق شب اسری چو داد بار محمد
کرد در آن تیره شب، نثار محمد ^۲	گوهر اسرار ذات و مخزن اسما

شرط دیدن حق، خودی را کنار گذاشتن است. در شب معراج چون محمد (ص) خرقه تن را رها کنید و خودی خویش را نفی کرد، در وجود خداوند محو گشت و لقای او را حاصل کرد.

عرش به زیر قدمش سر نهاد	پای از آن پایه فراتر نهاد
بر کتفش خلعت احسان فکند	خرقه تن را ز تن جان فکند
جاذبه شوق یکی صد شده ^۳	آن که ازین خرقه مجرد شده

محمد (ص) تا در وجود ذات الهی محو نگشت، به دیدار آن مشرف نشد، ولی چون جانفشانی نشان داد، فانی و بی‌خویشتن، چهره خداوند را دید.

خرقه را کند و به ذوالعرش رسید	خرقه تن به سر عرش کشید
آمد و خوابگهش گرم هنوز ^۴	شد از آن نور بقا دیده‌فروز

و بدین سبب بالاترین مقام را در هر دو عالم که مقام قرب او آذنی است، یافت.

۲. دیوان جامی، ج ۱، ص ۱۳۴.
۴. همان، ج ۱، ص ۵۶۴.

۱. هفت اورنگ، ج ۲، ص ۲۳۳.
۳. هفت اورنگ، ج ۱، ص ۴۸۰.

پا ز عالی نهی سوی اعلیٰ سرفرازی به اوج او ادنی
این مقام نیست و آن که قوی باشد اندر وراثت نبوی^۱

چنان که دیده می‌شود، در مقام قرب حضرت محمد (ص)، موضوع فنای محض و طمس کلی و جمع بین مرتبه سه گانه ولایت قرب نوافل، قرب فرایض، و مقام جمع الجمع یا مرتبه قاب قوسین، و در نتیجه رسیدن به مقام او ادنی، نموده شده است. این مقام در واقع در بعد مکانی نمی‌گنجد، بلکه در ماورای هر دو عالم قرار دارد؛ صاحب شرح التعرف این مقام را «ادنی مطلق» خوانده است. این مقام نشانه قرب است که نه در مکان و نه در زمان قرار دارد. «و مقام مصطفی نیز علیه السلام ادنی مطلق است؛ کسی از وی نزدیک تر نیست و آن قرب ملازمت مکان نیست و اتصال زمان نیست.»^۲ جامی در این راستا می‌گوید:

بر عرش ز سایهات رمیدی محمل سوی وایهات کشیدی
از ششدره جهت بجستی وز تنگی روز و شب برستی
ملکی دیدی در او مکان نی تمییز زمین و آسمان نی^۳

خداوند منزله از هر وصفی است، چه محمد (ص) وقتی در فضای قرب الهی اسرار حقیقت را در دل خویش مشاهده کرد، و با گوش جان شنیده است، زبان از وصف عاجز مانده و گوش از درک آن ناتوان.

بدید آنچه از حد دیدن برون بود مپرس از ما ز کیفیت که چون بود
نه چندی گنجد آنجا و نه چونی فروبند از کمی لب وز فزونی
شنید آنگه کلامی نه به آواز معانی در معانی راز در راز
نه آگاهی از و کام و زبان را نه همراهی بدو نطق و بیان را
ز درکش گوش جان را باد در مشت ز حرفش دست دل را کوتاه انگشت
لباس فهم بر بالای او تنگ سمند عقل در صحرای او لنگ^۴

معراج والاترین نمونه عشق الهی نسبت به پیامبر خود است و نام «حبیب الله» که خاص محمد (ص)، بر همین عشق تأکید دارد. «و روا باشد که حکمت معراج آن بود که تا شرف و

۱. همان، ج ۱، ص ۲۷۹.

۲. شرح التعرف، ربع دوم، ص ۹۰۳.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۹.

۴. هفت اورنگ، ج ۲، ص ۲۳۳.

عزت مصطفی (ص) پیدا کند و کمال محبت و امانت وی به خلق نماید، عادت ملوک چنان است که چون یکی را چاکران خویش خواهند که برکشند و او را مرتبتی و منزلتی دهند که دیگران را نباشد خبایا و کنوز خویش به وی نمایند... و این نمودن اسرار و کنوز، دلیل محبت بود و کمال امانت، تا محبت متأکد نگشت اسرار با وی نگفتند و تا امانت وی به کمال نبود، خبایا به وی نمودند.^۱ تجلی شهودی اسرار الهی در شب معراج که به سبب آن حجاب از پیش روی حضرت محمد (ص) برداشته شد و مستغرق انوار تجلی انوار الهی گشت، بیانگر عشق خدا بر وی است. «... و به بردن به معراج اشارت کرد (خداوند) که ما را کسی از وی دوست تر نیست، سرّ ما را کسی از وی شایسته تر نیست.»^۲

بنابراین وقتی از شخصیت پیامبر سخن به میان می آید، همواره باید این نکته را در نظر داشت که بین همه پیامبران تنها او معشوق خداوند بود. حضرت محمد (ص) چون حبیب الله و خیرالبشر بود، از همه آرزوها چشم پوشید، اراده خود را در اراده معشوق پدیدار کرد و بدین سبب به کمال انس رسید. از آنجا که مقام حضرت محمد (ص) ناشی از عشق الهی نسبت به وی است، مقام او در برابر مقامات پیامبران دیگر که عاشق خدا بودند، کاملاً تفاوت دارد.

آن فضایل که انبیا را بود
و آن شمایل را اصفیا را بود
گر شود مجتمع با هم
همه باشد ز فضل احمد کم^۳

از سوی دیگر شب معراج که خداوند - عز و جل - محمد را در مقام «او ادنی» قرار دارد و حتی جبرئیل که پیام رسان رسالت الهی به پیامبران است، این شایستگی را نیافت،^۴ تعجب محمد (ص) را نزد خداوند نشان می دهد.

چون شد اطباق آسمان ها طی
مانده در سدره جبرئیل از وی
رفت از آنجا به یاری رفرف
به مقامی ز پیشتر اشرف^۵

۲. شرح التعریف، ص ۵۹۲.

۱. کشف الاسرار، ج ۵، ص ۳۸۲.

۳. هفت اورنگ، ج ۱، ص ۲۳۹.

۴. در حدیث معروف معراج آمده است: «فلما بلغ الی سدرة المنتهی الی الحجب فقال جبرئیل تقدم یا رسول الله، لیس لی أن أجوز هذا المكان ولود نوت انملة لا حترقت»: پس هنگامی که پیامبر اکرم (ص) به سدره المنتهی و به حجب نورانی رسیدند، جبرئیل گفت: یا رسول الله شما جلو بروید که من حق عبور از این مرحله را ندارم، اگر به اندازه یک بند انگشت از این مرحله عبور کنم، آتش گرفته و می سوزم (احادیث مثنوی، ص ۱۴۳).

۵. هفت اورنگ، ج ۱، ص ۲۴۰.

و نیز:

باز برافراخت از آنجا لوا رو به سراپرده غم استوی
هم نفسش زد نفس لودنوت زو شرف هم نفسی گشت فوت^۱

خصوصیات ذکر شده، موجب می‌شود تا رسول اکرم در رأس سلسله انبیا و اولیا که انسان‌هایی کامل‌اند، قرار گیرد و جای بزرگ‌ترین و پسندیده‌ترین پیامبران را نزد خدای متعال به دست بیاورد. و بدین سبب به بالاترین مقام در میان کاینات هر دو عالم، که قرب الهی است، برسد.

نور بقا آمد آفتاب محمد پرده آن نور خاک و آب محمد
بست نقابی آب و خاک و گرنه رتبه امکان نداشت تاب محمد
چشم خداین بجز خدای نبیند چون ز میان برفتند نقاب محمد...
پایه قدر مقربان ملایک با همه رفعت بود فرود محمد
جز لمعات جمال اقدم و اقدس نامده در دیده شهود محمد...
مهبط وحی خداست جان محمد کاشف سرّ هدئی بیان محمد
شاه‌نشانان بارگاه جلال‌اند خاک‌نشینان آستان محمد
هست به مهمانسرای نعمت هستی عالم و آدم طفیل خوان محمد
گر به مراحل ز عرش دارمش اعلیٰ نیست غلو در علو شأن محمد^۲

کتابنامه

- شرح‌التعرف لمذهب‌التصوف، ابو ابراهیم بخاری، مقدمه محمد روشن، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۶۶.
- دیوان جامی (۲ ج)، عبدالرحمان جامی، مقدمه و تصحیح از اعلاخان افصح‌زاد، چاپ اول، مرکز مطالعات ایرانی، تهران ۱۳۷۸.
- مثنوی هفت‌آورنگ (۲ ج)، عبدالرحمن جامی، تحقیق و تصحیح از جابلقا دادعلیشاه و دیگران، چاپ اول، مرکز مطالعات ایرانی، تهران ۱۳۷۸.

۱. همان، ج ۱، ص ۴۷۹.

۲. دیوان جامی، ج ۱، ص ۱۳۳-۱۳۶.

- مرصاد العباد، نجم‌الدین رازی، به اهتمام محمدامین ریاحی، چاپ دوم، انتشارات علمی فرهنگی، تهران ۱۳۶۵.
- بحر در کوزه، عبدالحسین زرین‌کوب، چاپ دوم، انتشارات علمی، تهران ۱۳۶۷.
- تاریخ ادبیات در ایران (۵ ج)، ذبیح‌الله صفا، چاپ چهارم، انتشارات فردوس، تهران ۱۳۶۶.
- احادیث مثنوی، بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۱.
- کشف الاسرار و عده‌الابرار (۱۰ ج)، رشیدالدین میبیدی، چاپ چهارم، به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت، مطبعة مجلس، تهران ۱۳۶۱.
- بحار الانوار (۱۱۰ ج)، محمدباقر مجلسی، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
- مثنوی معنوی، جلال‌الدین محمد مولوی، تصحیح رینولد نیکلسن، به اهتمام نصرالله پورجوادی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۳.
- رساله‌العلیه، ملاحسین واعظ کاشفی، به کوشش محدث ارموی، انتشارات علمی فرهنگی، تهران ۱۳۶۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی